

### مطلب چهل و سوم - لقمان حکیم

قوله تعالی: "گفته اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده و چون شب در آمد لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته بذکر الهی مشغول چون مولای خود را خفته یافت گفت بهتر آنکه او را آگاه نمایم که شاید در اینوقت از دریای رحمت الهی قسمتی اخذ نماید لذا ببالین مولی حاضر و گفت ای مولی بر خیز که وقت تجارتست ابواب رحمت باز و طالبان ثروت حقیقی در سوق الهی بیع و شری مشغول جهد کن تا بی نصیب نمانی و بمنزل خود راجع شد قدری گذشت مشاهده نمود مولی را نوم فرا گرفته باری مکرر ببالین مولی شتافته او را بیدار نمود و لکن کثرت نوم او را از قیام و تذکر باز داشت بالاخره قریب صبح لقمان ببالین حاضر گفت ای مولی بر خیز که آخر وقت است نزدیک بآن شده که بازار و تجارت منتهی گردد و تا فی الجملة وقت باقی است بتدارک ما فات قیام نما شاید در این هنگام آخر بفیوضات فیاض فائز شوی."